

حج نامه 2

دکتر علینقی منزوی

[کاوہ (مونیخ)، سال 13، ش 47-48، صص 60-70]

مراغه کردن در خاک زار مشعر:

نیمی از شب گذشته در معشر متوقف شدیم. ما 1/217 هزار تن نمایندگان جهان سوم، یعنی جهانی که نه از ثروت جهان اول برخورداریم و نه به نقشه‌کشی و برنامه‌ریزی جهان دوم پای بندیم و نه سواد آنها را داریم، در این خاک و خل به جمع‌آوری سنگ‌ریزه مشغول شدیم تا آن که فردا صبح خداوند آتش را سنگسار و قلعه‌ی سنگباران را سنگباران کنیم. کار مشکل بود، سنگ‌ها نبایستی از خود ریزتر و از فندق درشت‌تر باشند، در صورتی که تمام این صحرا را نیم متر خاک نرم فراگرفته است و جز شیرجه رفتن در آن راه حلی وجود ندارد. همسفران گرامی، به ضعف مزاج من ترحم نموده زحمت مرا تحمل نمودند. گویند برخی فرقه‌های غلات، در این محل، از سلمان فارسی یاد می‌کرده‌اند¹ و لیکن ایرانی، خدای شر را سنگسار می‌کرد نه خدای آتش را و به علاوه این مراسم پیش از محمد و سلمان در مکه اجرا می‌شده است.

باری، در این جایگاه نیز این جمعیت انبوه، بدون آب و آبریزگاه و هیچ گونه خیمه و خرگاه خوابیدند. خوشمزه بود، وقتی از یک امر به معروف پرسیدم: چرا با این میلیاردها پول نفت، آبریزگاه نمی‌سازید؟ در پاسخ فریاد زد: آقا! این جا همه مستراح است!! مگر جا کم است!؟!

منا:

صبح یکشنبه 14 ژانویه عید قربان بود. اول آفتاب وارد منا شدیم. از شدت شلوغی قدرت حرکت از ماشین سلب شد، ما اجباراً پیاده شدیم و دو کیلومتر راه پیاده تا خیمه‌گاه آمدیم. چشمتان روز بد نبیند هر کس را می‌دیدید خونین بود، احرام‌های سفید همه خونین، پاها تا زانوان غرق خون، گویی مردم عمداً خود را به خون آغشته بودند، به این عمل افتخار می‌کردند، خنجرهای خون‌آلود را بر دست بلند کرده حرکت می‌دادند، برخی را سادیس چنان گل کرده بود که دل حیوان قربانی کرده‌ی خود را بر سر خنجر یا قمه بلند کرده، با حرکاتی غرور آمیز راه می‌رفتند. جنجال و غوغایی عظیم بود.

رمی جمره:

سه پاره سنگ، هر یک با ارتفاع سه متر، هریک به فاصله 200 متری دیگری، به نام جمره‌ی بزرگ (عقبه) و جمره‌ی میانه و جمره‌ی کوچک، نامیده می‌شود. جمره به معنی گل آتش است. عرب‌ها این سنگ‌ها را مظهر شیطان می‌شمرده، و برای اظهار وفاداری به بت‌های کعبه، اینها را سنگسار می‌کرده‌اند. اینک ما باید به عنوان یکی از اعمال واجب حج، به هر یک از این جمره‌ها هفت سنگ بزنیم و حتماً به آنها برخورد کند و سنگ‌ها از خود کوچک‌تر و از فندق بزرگتر

نباشند و حتماً آنها را با شیرجه رفتن در خاکسار مشعر جمع کرده و به این جا آورده باشند.

برخی از حاجیان که گویا خیلی گول شیطان را خورده بودند، چنان از دست این ملعون عصبانی بودند که سر و کول یکدیگر سوار شده، خود را به بالای سر این سنگ می‌رسانیدند و آن قدر با لنگه کفش بر سر او می‌زدند که کفش پاره می‌شد. در ضمن این عمل، هزاران حاجی خونسرد دیگر، این حاجی عصبانی را با شیطانی که زیر پایش بود سنگسار می‌کردند و او از شدت عصبانیت متوجه سنگها که بر او می‌بارید نمی‌شد، در صورتی که بسیار از سنگها برخلاف قانون از فندق هم خیلی درشتتر می‌بودند.

شیعیان هنگام سنگباران کردن جمره‌ی شیطان، کعبه را پشت سر خود می‌گذارند و روی به جمره می‌نمایند تا مگر سنگ به طرف کعبه پرتاب نکنند. اما سنیان بدون توجه به احترام کعبه گرداگرد جمره ایستاده سنگباران می‌کنند در نتیجه، بسیاری از سنگهای حاجیان عصبانی از جمره گذشته به مردم طرف مقابل برخورد می‌کرد. من چندین بار لنگه کفشها را که حاجیان عصبانی پرتاب کرده بودند دیدم که از جمره گذشته بر سر و کله‌ی مردم رو به رو فرود می‌آمد. من چند بار از کوهی که در طرف جنوب جمره‌ها است بالا رفتم، در آن جاکه به طور اتفاقی معلوم شد که جایگاه زیدیان مهاجرین است، نشسته این مناظر را تماشا می‌کردم. در آن جا احساس نمودم که قدرت تفکر در یمنی‌ها نیز بیشتر از نجدی‌ها است. ولی این بیچارگان از شدت فقر بدنبال بوی نفت بدین دیار مهاجرت می‌کنند. در مکه و مدینه و حتی در "خیبر" به برخی از مهاجرین یمن برخورد کردم که از وضع کشورشان و دو قسمت جنوب و شمالش کمی آگاهی می‌داشتند. زیدیان از نظر فلسفی شیعی‌اند و از نظر سیاسی سنی هستند، یعنی در جنگ علی و عمر بر سر خلافت حق را به عمر می‌دهند، اما از نظر فلسفی بیشتر نظریات شیعه را از قبیل عدل، اختیار، عقلی بودن حسن و قبح، قبول دارند.

در مورد نام جمره 1 و 2 و 3 باید به خاطر داشت که حساب ماه‌های رومی که در دوره‌ی جاهلیت در عربستان به کار می‌رفته، روز 7 شباط (فوریه) روز سقوط جمره‌ی اولی و روز 14 آن ماه سقوط جمره‌ی ثانیه و روز 21 آن سقوط ثالثه نامیده شده. در میان محمد زکریای رازی و حسین تمار درباره‌ی آن، پرسش و پاسخها نگارش رفته است (بیرونی، آثار الباقیه صص 252-253). پس شاید بتوان حدس زد که یک یا هر سه‌ی این جمره‌ها از اجرام سماوی باشند که از فضا به زمین افتاده و چون هنگام سقوط طبعاً به صورت آتش بوده به نام جمره خوانده شده است.

کنگره‌ی پیش آهنگان اسلامی و ییمان عقبه:

خیابانی که جمره‌ها در آن افتاده‌اند، شارع الجمرات نامیده می‌شود. در این خیابان نزدیک مسجد "خیف" تابلویی دیدم به عنوان "موتمر الکشاف الاسلامی" که در اطراف آن 26 پرچم و از جمله پرچم خودمان کوبیده شده بود. بدرون رفتم، معلوم شد که محل اولین کنگره‌ی پیش آهنگان کشورهای اسلام است که امسال از طرف 26 دولت و از جمله حاجی پیش آهنگان کشور حودم، تشکیل گردیده است، اما

من هر چه جستجو کردم جز مستی پیر مرد عرب نیافتم. شاید هم یاران ملک ارسلان، برای کشف مواقع شیطان، و اندازه‌گیری سنگ رس قلعه‌ی سنگباران، سنگرهای خویش را خالی کرده بودند.

به هر حال من بیاد نوشته‌ی واقده² افتادم؛ آخر، در همین عقبه و مسجد خیف، پیمانی میان محمد و مردم مدینه بسته شد که منجر به هجرت او از مکه به مدینه گردید، و در نتیجه نقشه‌ی جغرافیایی خاورمیانه تغییر کرد. آری در همین ایام حج بود و بتپرستان مکه و مدینه، مانند ما برای انجام همین مراسم آمده بودند. محمد با نمایندگان مدینه مخفیانه، نیمه شب فراهم آمدند و پیمان عقبه را بستند.

اعراب مدینه مدت‌ها بود با یهود کلنجر می‌رفتند. اقلیت مهاجر یهودی، که متمدن‌تر و ثروتمندتر از اکثریت بومی‌های عرب بودند، می‌خواستند به وسیله‌ی مذهب نیمه متافیزیک خود و به اتکای نیروی اقتصادی که در دست می‌داشتند، فرهنگ خود را بر عرب تحمیل نمایند. ایشان همواره عرب‌ها را با آمدن مسیح که تخم عرب را خواهد انداخت می‌ترسانیدند³ اعراب نیز که به ضعف فرهنگی خویش اعتراف داشتند، به دنبال ایده‌ئولوژی مرفقی‌تری می‌گشتند که بتواند اقتصاد میهنشان را از چنگ این مهمانان ناخوانده به در آورد و به جای آن که زبان خود را از دست بدهند، زبان یهود را نیز عربی گردانند. پس چون از تک پرانی‌های محمد در مکه چیزهایی شنیدند، از ترس آن که مبادا یهود بدو بگروند و مسیح موعود ایشان گردد، پیش دستی نموده،⁴ در دو سفر حج نمایندگان به منا فرستادند و دو پیمان سری به نام پیمان عقبه‌ی اول و عقبه‌ی دوم با محمد بستند، و در پیمان دوم محمد را به رهبری سیاسی مدینه پذیرفتند پس محمد به مدینه مهاجرت کرد. باری اینان نقشی برای تسریع تاریخ کشیدند و لذا پیروز شد.

اکنون باید دید نقش پیش‌آهنگان اسلامی هم برای تسریع جریان تاریخ می‌باشد؟ که برای آن بدان جا آمده بودند؟ پس از اتمام سنگباران قلعه‌ی سنگباران، به طرف کشتارگاه رفتیم. چهاردیواری دیدیم که مساحت درون آن 50 هزار متر به نظر می‌آمد. در میانش شیارهایی بگودی دو متری آماده کرده بودند. هر حاجی می‌بایستی، اگر مثل من مرتکب خطایی در حال احرام نشده باشد، لااقل یک حیوان می‌کشت و گرنه بایستی به تعداد خطاهایش چند حیوان بی‌جان کند. هنگامی که حیوان را می‌کشتند، برخی حاجیان مقداری از گوشت آن را برداشته باقی را رها می‌کردند. و چون لاشه‌ها انباشته می‌گردید، تراکتورها لاشه‌ها را در شیارها ریخته دفن می‌کردند. و بسیاری هم نیمه جان گرفتار پاروی تراکتور می‌گردیدند. من داشتم دیوانه می‌شدم خواستم فرار کنم، باز سر نوشت ابوطالب یزدی را به خاطر آوردم. ناچار وکالتی شرعی به حاج اکبر عزیزیان همسفرم دادم. او حیوانی به مبلغ 110 ریال سعودی خرید و دور از چشمان من کشت و مرا بری‌الذمه نمود! تازه من باید یک گوسفند دیگر بکشم، چون با تن خست نتوانستم هوای شبهای دی ماه را بالای اتوبوس تحمل کنم به داخل اتوبوس طپیدم. شاید بتوان گفت: این 1/217 هزار نفر حاجی در آن روز نزدیک دو میلیون حیوان را بگور کردند. اما معلوم نیست چقدر از این

جنایت به دست ما 47 هزار ایرانی انجام گرفت. ما ایرانیانی که ادعای شیعیگری داریم، باب اجتهاد را مفتوح می‌شمریم، اولین کسان بودیم که تشابهات را تفسیر نمودیم. پدران ما کتاب ناطق را بر کتاب صامت مقدم می‌شمردند. عقل را رسول باطن می‌خواندند و آن را بر نقل مقدم می‌دانستند. علوم ایران و هند و یونان را به عربی در آورده، به تازیان آموختند و تمدن اسلام را پایه نهادند و گسترش دادند. اکنون کارشان به جایی رسیده است که درخشکه مقدسی و ظاهری‌گری، احتیاط بازی و توحش و سادیسم و دشمنی به هنر و زیبایی، دست حنبلی را از پشت بسته و در تجاهل و تخرخر، با مالکیان وهابی از شترچرانان نجد گرفته، تا بربریان لیبی، مسابقه گذارده‌اند. کسانی که پدرانشان، در هزار سال پیش دیت را به جای قصاص⁵ به همین عربها آموختند، حالا در قرن بیستم، سنی‌مآبی را به آن جا رسانیده‌اند، که برای دست و پا بریدن و سنگسار کردن انسان زنده، تبلیغ می‌کنند.

حلق یا تقصیر:

آخرین عمل حج پس از رمی و جمره و قربانی، حلق (یعنی تراشیدن سر با تیغ) یا تقصیر (یعنی کوتاه کردن موی سر) می‌باشد، ولی چون من مقلد آیت الله خویی بودم و معظم‌له به تقصیر اکتفا می‌کنند، از این مشکل نیز خلاص شدم.

بازگشت به مکه:

روز 16 ژانویه، از منا به مکه بازگشتیم و اعمال طواف حج و طواف نسا و نمازهای آنها و سعی صفا و مروه را همان طور که در عمره به جا آوردیم و در آغاز "حج‌نامه" شرح دادم انجام دادیم. سپس از لباس احرام بیرون آمده، لباس سویل پوشیده، آزاد شدیم. من اکنون مثل خانم باجی‌ها به آرزوی خود رسیده‌ام و برای بازگشت باید به انتظار حرکت کاروان خود، در شهر مکه گردش کنم.

مسجد بلال و شق القمر:

همان‌طور که گفتم، کعبه مانند امامزاده داود، در ته دره‌ای قرار گرفته که از شمال غربی به جنوب شرقی سر بالا می‌رود. کوه جنوبی کعبه، ابو قبیس و کوه شمالی آن عبدانی نامیده می‌شود. بالای کوه ابو قبیس، مسجد بلال حبشی و شق القمر قرار دارد. طبق روایات سنی محمد در آن جا ماه را از آسمان پایین کشیده در یقه‌ی خویش، آن را بدو نیمه کرده هر نیمه را از آستینی بدر آورده بهم چسبانده، دوباره به آسمان فرستاده است. مسجد در جای بسیار خوش منظری ساخته شده است و نمودار ذوق زیبا پسند انتخاب کننده‌ی آن است. ساکنان اطراف کعبه همه آن را می‌بینند و همین موضوع مرا به بالای کوه کشانید. هنگامی که 300 پله و 200 متر راه پیموده بدان جایگاه رسیدم دیدم جلو تمام طاق‌نماهای مشرف بر مکه، که جای پنجره است، با دیوار سیمانی گرفته شده است، به طوری که هر کس درون مسجد نشیند، چنان است که در زندانی بوده هیچ جا را نبیند. وقتی سبب را جویا شدم معلوم شد همان‌ها که موزه‌های بقیع را درهم کوبیده‌اند، مشرف بودن مسجد را بر خانه‌های مردم خلاف

حجاب زنان دانسته، پنجره‌ها را کور کرده‌اند. معروفست هر جا دست هنر بریده شود پای توحش دراز می‌شود، اینک باید پرسید در کشوری که چشم هنر را کور کنند چه خواهد شد؟ به خاطر آمدن در لبنان هر جا که مشرف بر دره، یا دریا، یا شهر، یا دیهی بوده است، فوراً مسیحیان کلیسایی زیبا ساخته، صلیبی بر کله‌اش نصب کرده‌اند. خواه در آن پیرامون مردمی باشند یا نه، خواه مردم مسیحی باشند یا مسلمان.

شب 17 ژانویه بود پشت مسجد بلال روی سنگی نشسته بودم اتفاقاً دکتر صرام رییس مؤسسه‌ی علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان و دکتر امامی استاد دانشکده‌ی پزشکی آن سامان را دیدم، آن چنان خوشحال شدم که گویی برادرانم را دیده بودم، نمی‌دانم چرا شاید هم بدان جهت بود که در سفر از غربت به غربت دکتری شیعه‌تر از خودم را دیده بودم. شب 18 ژانویه به اتفاق شیخ حسین ترنج به بالای کوه سلیمانیه رفته مقابل کوه ابوقبیس نشسته شهر را تماشا می‌کردیم ناگهان ترنج برخاست که باید فوراً برویم پایین! گفتم چرا؟ گفت: ببین عمری‌ها چه می‌کنند؟ نگاه کردم دیدم بر سر بامی مردی با پسری مشغول است. گفتم: برادر من هم از عمر بی‌زارم اما این مربوط به او نیست، این مربوط به حجاب زنان است که برخی از آن دفاع می‌کنند و برای همین است که پنجره‌های مسجد بلال را کور کرده‌اند. لازمه حجاب زن فساد مردان است.

در جده:

روز 19 ژانویه از مکه به طرف جده بیرون آمدم و 80 کیلومتر راه روی به مغرب را در یک ساعت پیموده به دریا سرخ رسیدیم. آن روز و شب را در جده گردش کردم، اصطخری (در سده‌ی 4ق/10م) گوید: یک گروه مهاجران فارسی از دیر باز در شهر جده بازرگانی می‌کنند⁶ فرودگاه بزرگ با خوابگاه چهار هزار نفری برای حاجیان راه هوا و چند خیابان و بازار نسبتاً بزرگ و چند سینمای شهر را دیدیم. اگر بپذیریم که مقدار شرکت زنان در زندگی عمومی، بهترین "تمدن سنج" هر ملت است، باید گفت وای به حال عربستان! این سخن را من می‌گویم که وضع اسف بار زن را در عراق دیده‌ام. باری 0/9 مردم خیابان‌های مکه و مدینه را مردها و 0/1 دیگر را زنانی تشکیل داده‌اند که سرا پا شکل بدی پوشانیده شده بودند. و فقط در جده، من چند زن آزاد (باروسری یا مقنعه) دیدم که آن‌ها نیز مصری بودند. خوشمزه داستان قبرهای بابا آدم و ننه حوای بیچاره است که طبق اساطیر سنی در این شهر دفن شده‌اند. و با این که وهابیان نظر شیعه را دایر بر تعدد آدم و حواها، به طوری که با نظریه‌ی علمی تکامل سازش داشته باشد، قبول ندارند معذک، یگانه قبر بابا و مامان خویش را لگدمال سم ستور توحش ساخته‌اند. بعد از غروب 20 ژانویه از جده به سوی مدینه براه افتادیم، و 410 کیلومتر را 7 ساعته پیمودیم، و ساعت سه صبح 21 ژانویه به خانه‌ی نخاوله‌ای که هنوز در اجاره‌ی ما بود رسیدیم. صبح به حرم و بقیع رفتیم چون خلوت‌تر از بار پیشین بود، خیلی از دوستان و خویشاوندان تهرانی را که 7 سال بود از دیدارشان محروم دیدار کردم. و اینک شرح از اوضاع شهر مدینه.

حرم و قبر پیغمبر:

ساختمان کنونی حرم اصلی، همانست که سلطان عبدالجید عثمانی در 1277ق/ 1869م ساخته و گنبد سبز رنگ مخروطی بر روی قبر که در گوشه‌ی جنوب شرقی حرم می‌باشد، نهاده است. همه‌ی مساحت حرم تا سال (1370ق/ 1950م) 10303 متر مربع بوده، و در آن سال با افزودن 6024 متر، آن را به 16327 متر توسعه داده‌اند. این رقم‌ها را اصالح جمال در کتابش "دلیل الحاج، ص111" نوشته است. اما همین مرد در کتاب دیگرش "اخبار مدینه الرسول، ص163" گوید: مسجد را از 16327 متر به 350 "سانتیمتر" توسعه داده‌اند. البته ارقام اول صحیح‌تر است ولی خواستم نمونه‌ای از دقت آمار رسمی و هابیان داده باشم. باری چهار گلدسته‌ی زیبا به سبک هندی نیز در چهارگوشه‌ی ساختمان نو نهاده‌اند. توسعه‌ی حرم مدینه نیز مانند آن چه در توسعه‌ی مسجدالحرام در مکه دیدیم، با افزودن بنای نوین در دو طرف بیرون بنا کهن، انجام گرفته است و به دو طرف جنوب و شرق که قبر پیغمبر در آن جا است دست نزده‌اند، چهار طرف حرم کنونی خیابان است.

دنبال تاریخ ساختمان‌های مکه و مدینه باید یادآور شد که؛ درست مانند برخی دیگر از کشورهای عربی، هر چه در این ساختمان‌ها نام ایرانی و اثر شرقی - شیعی داشته ناپود کرده‌اند. یکی از دردهایی که ما بقیه السیف فارس‌های عراق را رنج می‌داد، آن بود که می‌دیدیم چگونه نوری سعیدی‌ها نشانه‌های کاشی کاری شده ایرانی نسبتاً قدیمی را از ساختمان‌ها می‌کنند و نشان تاج خاندان هاشمی را که بر روی دست‌های دو شیر انگلیس نگاهداری می‌شد و نشان حکومت سلطنتی عراق بود، به جای آن‌ها نصب می‌کردند. اکنون می‌بینیم که این عمل ضد فرهنگ انسانی در حجاز مدت‌ها پیش‌تر انجام گرفته است.

می‌دانیم که در نیمه‌ی سده‌ی (6 ق/ 12م) رضی الدین بوسعید ورامینی و پسرش حسین در ساختمان مسجد الحرام مکه و مسجد مدینه کوشش‌ها کرده‌اند که سمعی مروزی⁷ (م 562 ق/ 1166م) آن‌ها را یاد کرده گوید: ... اما متأسفانه ایشان شیعی و غالی بودند. عبدالجلیل قزوینی در "کتاب النقص"⁸ نیز احوال ایشان را یاد کرده، پدر را "معمار حرم خدا" لقب داده است.

هم چنین محمد بن علی وزیر اتابکان سلجوقی موصل معروف به جمال جواد (م 559 ق/ 1163م) را می‌شناسیم که آن قدر در ساختمان مسجدالحرام و حجر و خیف منی، عرفات و مدینه کوشید تا به "معمار الحرمین" شهرت یافت، و عاقبت در زندان سلاجقه در موصل درگذشت. کارهای او را عماد کاتب⁹ (م 598 ق/ 1200م)

و ابن جوزی¹⁰ (م 597 ق/ 1200م) و ابن اثیر¹¹ (م 930 ق/ 1232م) و ابن خلکان¹² (م 681 ق/ 1282م) و زکریای قزوینی¹³ (م 682 ق/ 1283م) آورده و نوشته‌اند که خلیفه بغداد و امیر عرب مکه مخالف تزئین این مسجدها بودند و این وزیر ایرانی شیعی با زور رشوه و هدایا ایشان را راضی ساخت. خاقانی قصیده شینی¹⁴ معروف خود و "تحفه العراقین" را حق این وزیر و به نام او سروده است. و نیز

بر اوستانی (م 472ق / 1079م) بارگاه امامان بقیع را ساخته بوده است.¹⁵ ولی اکنون از سازندگان کعبه جز نام عمر و خلیفه عباسی و عثمانی‌ها نامی دیده نمی‌شود.

کتابخانه:

در خیابان جنوبی حرم ساختمان نوین و بزرگی است که پهلوی غربی آن در عدلیه شهر مدینه است و پهلوی شمالی آن در کتابخانه‌ی مدینه است. جای این ساختمان سابقا خانه‌ای می‌بوده که گویند زادگاه حسین شهید (امام سوم) بوده است. موسس کتابخانه، عارف حکمت آن را خریداری و وقف کرده است. او کتابخانه‌ی پدرش را که در بخارا بوده است به استانبول برده و سپس از آن جا به مدینه منتقل کرده، و در (1270ق / 1853م) کتابخانه را افتتاح نموده و اکنون بیش از 5500 جلد کتاب در بر دارد. فهرست/خلاصه‌ی نام‌های نسخه‌های خطی فارسی این کتابخانه به قلم عزیزالله عطاردی قوچانی به سال (1346خ / 1967م، ص39) در تهران منتشر شده است. فهرست نسخ عربی آن چاپ نشده است.

نخاوله:

نام طایفه ایست عرب زبان که خود را شیعی می‌نامند، و در جنوب شرقی مدینه در محله‌ای به همین نام سکنی دارند. گلدزیهر از کتاب "مع الحجاج الی مکه - ص233" تالیف "حاجی خان" و "ویلفرید سپاری" چ 1902م نقل می‌کند که نخاوله برخی عقاید و عادات فارس-ها را دارند.¹⁶ قیافه‌های افراد این طایفه با مردم ایرانی عرب شده‌ی خلیج فارس نزدیکتر است و با نجدی‌های حاکم بکلی فرق دارند. دور نیست که بازمانده‌ی قرمطی‌ها باشند که نوعی تشیع غالی داشتند و چند بار از خلیج فارس و ساحل شرقی شبه جزیره‌ی عرب، به مغرب آن حمله‌ور شده طالب اصلاحات اقتصادی و مذهبی بودند و بویژه با دکان‌داری ظاهریان سخت مخالفت می‌ورزیدند و چنان که پیشتر گفتم به سال 317ق / 929م "حجرا سود" را به نام این که باقی مانده‌ی بت‌های عرب در کعبه است، شکسته و بردند سپس به سال 339ق / 950م، چون شور انقلابی ایشان فرو نشست و بزرگان‌شان برخی خواست‌های خویش را پس گرفتند، سنگی به نام "حجرا سود" به مکه باز گردانیدند. البته مورخان درباری خلیفگان سنی، بدترین تهمتها را بدین نهضت زده‌اند که اکنون جای بحث و انتقاد آنها نیست.

باری اگر هم اصل این طایفه شیعی بوده است، اکنون از تشیع جز ظواهر، در ایشان چیزی باقی نمانده است. مثلا در مسایلی مانند اختیار بشر، وجوب عدالت بر خدا تقدیم عقل بر نقل، مقدم داشتن نظر قرآن ناطق بر قرآن صامت، وجوب تاویل آیات متشابه و دیگر مسایل مورد اختلاف شیعی و سنی، نظریات ایشان به سنیان نزدیکتر است.

به خاطر دارم هنگامی که شادروان پدرم، در یکی از سفرهایش در تهران بود در جلسه‌ای می‌گفت: "تشیع در ایران رو به عقب رفته است، و در لبنان و عراق بیش از ایران خراب شده و در سوریه و مصر، از عراق نیز بدتر است. اما نخاوله‌ی حجاز جز با دست باز

نمازگزاردن و تقدیم علی بر عمر چیزی از تشیع نمی‌دانند. تدریس علوم اجتماعی و تاریخ، در کشورهای عربی برمبنای شووینیزم پان عربیزم، ریشه‌ی تشیع را در این کشورها متزلزل ساخته است...". من برای آشنایی بیشتر با این قوم، هنگام ورود به مدینه به اتفاق شیخ حسین ترنج و اکبر عزیزیان و مادرش، دو اطاق در خانه‌ی یکی از افراد این طایفه اجارت کردیم.

با آن که دولت در تهیه‌ی وسایل تعلیم و تربیت، در حق این طایفه تبعیض علنی می‌کند، بلکه موانعی برای پیشرفت اجتماعی و فرهنگی آنان می‌تراشید، باز هم ایشان از طوایف دیگر مدینه متمدن‌ترند. چنان که مردم مدینه نیز گرچه از مردم مکه عقب‌ترند، اما از نجدی‌های حاکم متمدن‌تر می‌باشند. مثلاً خانه‌های فقرای این طایفه همان‌ها که کاروان ما برای ایشان کمک مالی جمع کرد، همگی در خانه‌ی خود مستراح دارند، در صورتی که هم طبقه‌گان ایشان در آن طرف شهر چنین نمی‌باشند.

حسینیه‌ی نخاوله:

روز 22 ژانویه، عید غدیر بود. به اتفاق حاجی آقا رضا گارسچی (گازرچی) رفتم، به محلی که حسینیه‌ی نخاوله خوانده می‌شد، تا از روحانی بومی ایشان شیخ محمد علی عمرو، دیدار کرده باشیم. ساختمان بسیار محقری بود، سردری کوتاه‌تر از قد آدم داشت و در کوچه‌ای تنگ از شعب خیابان نخاوله واقع بود. گارسچی مرا معرفی کرد که پسر مؤلف "ذریعه" است، شیخ فکری کرده آهسته گفت: چرا اسم شیعه روی کتاب‌ها می‌گذارند که ما از دیدنش هم محروم باشیم؟ گفتم: «شیخنا! اکنون که بجمده الله اتحاد اربابی داریم و کشورهاییان در یک ابواب جمعی هستند، باید شما فشار بیاورید و آزادی مطبوعات برای معتقدات مردم بخواهید.» دیدیم نخواست که بفهمد من نیز عقب کشیدم.

حسینیه‌ی ایرانیان:

در مدینه رسم است که غیر از آخوند بومی نخاوله‌ای، یک آخوند ایرانی هم برای شیعه از ایران فرستاده می‌شود. سابقاً این مقام را سید محمدتقی طالقانی آل احمد، برادر جلال آل احمد و پسر عمه‌ی نویسنده‌ی این "حج‌نامه" اشتغال می‌کرد، او حسینیه‌ی باشکوهی را پایه‌گذاری کرد و پس از مرگ وی جانشین او سید محمد لواسانی آن را تکمیل کرد. اما وهابیان ساختمان را توقیف کردند و در حسینیه را به شکل وحشیانه‌ای گل گرفتند. و هنوز به همان صورت زننده در کنار شرقی خیابان نخاوله، محدودیت عقیده را در شهر به مردم گوشزد می‌کند. روزی از صاحبخانه‌ام پرسیدم: چرا تلویزیون ممنوع است. گفتم: من در قهوه‌خانه‌ای در شمال غرب شهر دیدم هست. گفت: بابا، ما نخاوله هستیم هنوز تلویزیون نیاورده، قاضی شهر علیه ما کتابی به نام "الشیوعیه و الشیعیه" پخش کرده است اگر تلویزیون بیاوریم چه خواهند کرد؟

بقیع:

گورستان- موزه- گورستان: چهار دیواری ویرانه‌ای در مشرق مدینه که اکنون 1500 x 100 متر مساحت دارد، در روزگار پیغمبر گورستان مدینه بوده است. و چون قبر چهار تن از پیشوایان مذهب شیعه؛ حسن، علی زین‌العابدین، محمد باقر، جعفر صادق؛ در آن جا واقع است، قرن‌ها مورد احترام شیعیان ایران و هند و سوریه بوده و ساختمان‌های موزه‌ای همانند آن چه در مشهد و قم و ری و نجف و کربلا می‌بینیم داشته که محتوای آثار گرانبه‌ای هنری بوده است. ابن نجار (م 643 ق/ 1245م) از گنبد و بارگاه آن یاد کرده است.¹⁷ هرگاه انسان، سوزانیدن کاخ‌های تخت جمشید، به دست اسکندر ملعون و سوزانیدن پرستشگاه سومنات، بدست محمود نامحمود، و کتابخانه‌های اسکندیه و بغداد، و دیگر کتابسوزی‌های¹⁸ عرب را به خاطر می‌آورد، بی‌اختیار بر نادانی و درنده‌خویی عاملان این وحشی‌گری‌ها تأسف می‌خورد. بکار بردن سلاح، برای خراب کردن و جلوگیری از اندیشه بسیار دردناک است. بت‌شکنی هم از پایین و با قلم ستوده است. بت‌شکنی از بالا، آن هم با تبر و تیشه خود عین بت‌تراشی است. بت عقیده چیزی و بت هنر چیزی دیگر است. اولین آنها نمودار انخطاط یک ملت و دومی نمونه‌ی عالی تمدن است. با شکستن بت هنر، بت عقیده، نه تنها نابود نمی‌شود بلکه تقویت می‌گردد، بت عقیده را چیزی جز علم نابود نمی‌کند.

یکی از مظاهر خوش ذوقی ایرانیان در تاریخ، در تزیین قبرهای پیشوایان شیعه دیده می‌شود. از قم و مشهد و ری و بابا شجاع¹⁹ و امامزاده داودها گذشته، در کشورهای عراق و سوریه و حجاز نیز هر جا که به نام قبر یکی از بزرگان شیعه معروف بوده، آثار دست هنرمند ایرانی به چشم می‌خورد. اگر چه به سبب ترس سنیان حاکم، نقاشی‌های موجود در این ساختمان‌ها، از حدود گل و بوته و گاهی حیوانات تجاوز نمی‌کرده، پیش از صفویه کمتر عکس آدمی به در و دیوار آویخته می‌شده، با این که مجسمه‌سازی نزد شیعه مجاز است²⁰، حتی بعد از صفویه نیز از مجسمه‌سازی خبری نیست زیرا که دولت صفوی نیز از ترس ایزوله شدن از دنیای اسلام که به دست خلیفگان ترک سنی بود، در بسیاری از موارد عقاید خشک سنی را جانشین نظریات نسبتاً مترقی‌تر شیعی کرده است - اما مع ذلک باز هم این اماکن در حقیقت موزه‌های مذهبی شیعه بوده و آثار هنری ایرانیان بیش از ملت‌های دیگر در آن‌ها دیده می‌شود.

خشونت تازیان شبه جزیره در تمام دوران تاریخ، دشمن شماره یک هنر و هنرکده‌ها بوده است. البته تازیانی که از شبه جزیره بیرون آمده، پس از مدتی سکونت در عراق یا سوریه، خشونت صحرائی خود را از دست داده، ذوق هنری می‌یافتند، و خود از این هنرکده‌ها تا اندازه‌ای نگاهداری می‌کردند. اما متأسفانه یورش عرب‌های صحراء در زمان عمر پایان نیافته بلکه پشت سرهم، در هر قرن نمونه‌ای ازین یورش‌های ناشی از گرسنگی دیده می‌شده است که منجر به خرابی اماکن مقدس در کربلا و نجف و کشتار وحشیانه‌ی مردم می‌گردیده است. همیشه مزاحمت صفویان و نادرشاه و سپس عثمانیان را فراهم می‌کرده است، در این حوادث که نمونه‌ی آن در سال‌های (1212ق، 1216ق/ 1897م، 1801م) رخ داد عرب‌های بومی شده در عراق،

با فارس‌های عراق دوشادوش در برابر عرب‌های مهاجم صحرائی مقاومت می‌کردند.

درهم کوبیدن موزه‌ها :

در جنگ بین‌المللی اول (14- 1918م) شریف حسین از طرف عثمانیان، فرماندار حجاز بود. او از فئودال‌ها و دارای تمدنی اشرافی متناسب با مردم هفت‌جوش مکه و مدینه بود که از ملت‌های گوناگون مسلمان، از طنجه تا اندونزی ترکیب یافته است. حسین با اندیشه‌ی استقلال عرب، با انگلیس‌ها علیه ترک‌ها ساخت به شرط آن که تمام کشورهای عربی زبان به او سپرده شود. او پس از جنگ مکه را پایتخت کل اعراب اعلام کرد. انگلیس‌ها عهدشکنانه، فلسطین را به یهود دادند، پول و اسلحه به چادر نشینان نجد دادند تا به مکه هجوم بردند و حسین به جزیره‌ی قبرس (مستعمره‌ی آن روز انگلیس) فرار کرد. با فرار حسین آخرین آثار تمدن هفت‌جوش حجاز به دست وحشیان نجد ویران گشت. از جمله آن‌ها موزه‌های مذهبی شیعه در بقیع، در ماه شوال 1925م با خاک یکسان گردید، همه‌ی آثار هنری آن را خرد کرده، مانند جدشان عمر به آتش کشیدند. تا چندین سال نزدیک شدن یک ایرانی، به دیوار این ویرانه‌ها کافی بود که او را به دست جلادان امر به معروف بسپارد، و اجازه‌ی درختکاری نیز در این ویرانه ندادند. از سال 1949م که نفت در این شبه جزیره پیدا شد چشم نجدی‌ها به تمدن جهان باز شد، کم‌کم نرم آمدند. امسال در اثر اوضاع بین‌المللی با ایرانیان لطف کرده اجازت دادند که بدون بقیع پا نهاده، از ویرانه‌های قبور بزرگان مذهبی دیدن کنیم. پیش و بعد از ظهر در هر کدام یک ساعت یک در را باز می‌کردند و ده‌ها هزار ایرانی، مثل مردم تشنه که به چشمه برسند، بدون این چهار دیواری پر از خاک می‌ریختند، و آن را به میدان میتینگی مذهبی اما پر از خشم سکوت و زمزمه‌های کینه توزانه، نسبت به دستگاه حاکم محل مبدل می‌نمودند. همه جا جلادان امر به معروف، با صورت سه‌گوش دراز، ریش کوسه، قبا و عبای خاکی قهوه‌ای، کمر روی عبا بسته، دست‌ها از آستین عبا بیرون، عصای دراز امر به معروف بدست گرفته، محتسبان غزنوی و سلجوقی را بیاد می‌آوردند. که گویی دنبال فداییان اسماعیلی صباحی می‌کردند.

نزدیک شدن به یک کومه‌ی خاک به نام قبر همان و فرود آمدن خیزران همان! دعای دسته جمعی خواندن ممنوع بود، چون شبیه به سرود است و موزیک دارد. در برخی گوشه کنارها تعزیه خوان ایرانی نوحه‌ای تکی می‌سرود و ده‌ها ضبط صوت صدایش را ضبط می‌کرد، چون شنیدن صدای ضبط شده در بقیع برای مردم دهات ایران، لذتی دیگر دارد و تعداد بیشتری درخت در بهشت شنونده می‌کارد! و بالاخره سوغات خوبی است. البته تا چشم برهم زنی یک ساعت پایان یافته، محتسبان، با شلاق دستور خروج می‌دادند این توده‌ی انبوه با حال سکوت خشم‌آمیز بیرون شدن آغاز می‌کردند. گهگاه تصادمی نیز رخ می‌داد. اما گویا محتسبان دستور می‌داشتند که با احترام همگانی کنونی، بیش از یک شلاق فرود نیاورند. بی‌اطلاعی حاجی بیچاره از اوضاع جهان نیز موجب می‌شد که عوض اعتراض کردن، با همان شلاق اول روحیه‌اش را باخته، پای به فرار نهد.

مباهله :

از حوادث تاریخی که در بقیع رخ داده یکی مباهله‌ی با نصارای نجران است. در 4 شوال سال 10ق/ 631 م محمد برای اثبات ادعایش، خود و فامیلش را در معرض عذاب آسمانی قرار داد. محکمه‌ای به سلمان فارسی (بقول نصیریان) تشکیل شد. چیزی شبیه آن چه مدعیان و متهمان در ایران باستان انجام می‌دادند به جا آمد. مباهله تا سده‌ی (4ق/ 10م) در میان اشراقیان ایرانی (غلات) هم چون وسیله-ای برای قطع دعوا متداول بوده است. چنان که شلمغانی که "باب خاص" بودن بوجختی را منکر بود، علیه او و حامی او مقتدر خلیفه‌ی عباسی مباهله نمود، و در نتیجه او را در سال (322ق/ 934م) زنده کردند. شلمغانی رساله‌ای نیز در "مباهله" دارد که در "بحارالانوار، 6: 641-934" چاپ شده است. چهار کتاب دیگر در "مباهله" در "ذریعه 19: 46-47" یاد شده است. و در کتب اصول شیعه هم چون "کافی" بابی ویژه‌ی مباهله هست و در کتب سنی نیست. با این همه ماسینیون که میل دارد سر نخ تمام آداب و رسوم را به سامیان بچسباند²¹، مباهله و لعان را از آدابی سامی شمرده است²¹. جای وقوع مباهله، اکنون مسجدی در گوشه‌ی بقیع به نام "مسجد مباهله" دیده می‌شود. این نجرار (م 643 ق/ 1245م) از "مسجد الاجابه"²² در بقیع یاد می‌کند، گویا همین مسجد را خواسته باشد.

کنگر کابلی مباهله‌ی کیسانیان و شیعه را که در میان محمد حنیفه و زین العابدین در کنار حجر اسود رخ داده بوده نقل می‌کند.

خطبه‌ی حج :

اهمیت بقیع تا آن جا بوده که در سال (359ق/ 970م) که دست خلیفه بغداد از مکه کوتاه بود و خلیفگان فاطمی مصر آن را اداره می‌کردند، خلیفه‌ی عباسی امیر الحاج را به مدینه فرستاد. او خطبه‌ی حج را در "جبل المباهله" در بقیع القا نمود.²⁵ باری، تا سال 442ق/ 1050م که ناصر خسرو به مکه رفته بود، کعبه بدست شیعیان مصر اداره می‌شد.²²

دو رزمگاه دفاعی:

روز 7 ژانویه به دیدار دو میدان جنگ احد و احزاب رفتیم. گویند محمد در 63 جنگ شرکت کرده ولی در حقیقت آن‌ها نه جنگ تممیل عقیده و مذهب، بلکه عملیاتی بود کما بیش شبیه بدان چه پارتیزان‌های امروز، برای تهیه‌ی مال جهت پیش برد نهضت خود می‌کنند. هیچ کدام اهمیت چندانی نداشت، مگر "بدر" که در آن مالی بسیار از تجاوز مکه بدست مسلمانان افتاد. پس چون ایشان راه تجارتی "شام - مکه" را در خطر دیدند لشگری به مدینه هم صدا شده محمد را مجبور کردند که تا کوه احد، به استقبال لشگر قریش برود. اما یهودیان مدینه، در این اتحاد دفاعی مسلمان و نامسلمان شرکت نجستند. این جنگ در 15 شوال (3ق/ 624م) رخ داد و منجر به شکست مدافعان گردید. محمد و چند تن از یاران زخمی او

که جانی به سلامت بدر برده بودند، در غاری در کمرکش کوه احد که 1200 متر از سطح دریا ارتفاع دارد، پنهان شدند قریشیان بگمان آن که محمد کشته شده است به مکه بازگشتند. در تاریخ اسلام، کشته شدگان مسلمان این جنگ را "شهدای احد" نامند و کشتگان نامسلمان مدینه را "بهشتیان بی‌غماز"²⁵ می‌خوانند. قبر حمزه عموی پیغمبر، که در این جنگ کشته شد، در پای کوه احد. ناصرخلیفه‌ی عباسی (1180-1225م) آرامگاهی برای اوساخته بود که بدست وهابیان ویران گشته است. ما نیز مانند دیگران از آن غار و قبر ویران زیارت کردیم.

مسجد فتح:

برجای دومین رزمگاه دفاع از مدینه که روز 7 ژانویه دیدار کردیم، چند مسجد به نام‌های "مسجد سلمان" و "مسجد فتح" و جز آن، بیاد پیروزی در آن جنگ که در اثر درایت سلمان بدست آمده بود، ساخته شده است. یک روایت سنی می‌گوید: همه‌ی شهرها را با شمشیر گشودیم مگر مدینه که با سخن فتح کردیم. سنیان می‌پنداشتند همیشه تمایل عقیده بازور، افتخارآمیز خواهد ماند. اما شیعه می‌گفتند: تنها فتح مدینه مسلمانانه و محمدی بود و باقی فتوحات غارتگرانه و عمری بوده است. مردم مدینه که طبق دو پیمان عقبه محمد را به رهبری خود پذیرفته بودند پس از چهار سال اولین میوه‌ی اتحاد خویش را چیدند. اعراب مدینه مسلمان و مشترک که شکست احد را نتیجه‌ی عدم همکاری یا خیانت یهود دانستند، همه‌ی اموال بنی‌نصیر از یهود مدینه، را مصادره و ایشان را بیرون راندند. فراریان با قریشیان مکه همدست شده با لشگری به عنوان "احزاب موتلف" مدینه را محاصره کردند. چون مردم مدینه قبلاً به دستور سلمان خندق بدور شهر کنده بودند، احزاب کاری از پیش نبرده بازگشتند.

طبری گوید: در آن روزها محمد و سلمان در خندق توبره‌ی خاک بردوش خود می‌کشیدند تا تازیان را بکار کشانند. مردم مدینه پس از پیروزی در این جنگ، طایفه‌ی دیگر از یهود مدینه را به نام بنی‌قریظه را قتل عام و اخراج کردند و مدینه به دست مسلمان تصفیه گردید. چون مشرکان مدینه ایده‌ئولوژی قابل دفاعی نداشتند، کم‌کم تحلیل رفته خود به خود مسلمان شدند و مدینه یک پارچه گردید.

مساجد:

شاید بتوان گفت: یک چهارم مدینه از مسجدهایش تشکیل شده است، لیکن مساجد مدینه عربی‌تر از مساجد مکه هستند، یعنی از هنر و تزیین تهی‌تر می‌باشند زیرا کمتر از مکه، ملل گوناگون را بخود جذب می‌کرده، و در نتیجه عقبافتادگی عربی در ایشان نمودارتر باقی مانده است. آری برخی از مساجد مدینه از نظر حوادث تاریخی آن‌ها، دارای اهمیت می‌باشند که برخی از آن‌ها را در بالا یاد کردیم. در این جا باید از مسجد "سقیفه بنی‌ساعده" یاد کنم که گویند پس از مرگ محمد، مهاجران و انصار بر سر جانشینی او در آن جا نزاع کرده و عمر با تهدید به شمشیر همه را به پیروی از ابوبکر

قانع ساخت. و دیگر "مسجد دو قبله" است که کویند محمد تا پایان سال اول هجرت، نماز را مانند یهود به سوی اورشلیم در فلسطین می‌گذرد، و روزی در حال نماز، در این مسجد قبله‌ی خود را از شمال (طرف اورشلیم) به جنوب (طرف مکه) برگردانید. پس به راه افتاده و از عقب نمازگزاران به جلو ایشان خزید و همه‌ی آن جماعت حاضر نیمی از این نماز را به طرف شمال و نیم دوم را به سوی جنوب برگزار کردند.

تلویزیون و ارجلیه:

درست گفته‌اند که هر جا دست هنر بریده پای توحش دراز است، شهر مدینه کوه و تپه‌ی نزدیک نداشت، که من برای رفع خستگی بدان متوسل گردم. صبح‌ها گاهی به کتابخانه رفته نسخه‌های خطی را می‌گشتم و باقی را به گز کردن خیابان‌ها اشتغال می‌ورزیدم. در شمال غربی شهر قهوه‌خانه‌ای یافتم که برخلاف دیگران، تلویزیون می‌داشت و مرا سرگرم می‌کرد. برنامه‌اش عجیب بود نخست یک امر به معروف با همان لباس شمری مدت‌ها قرآن می‌خواند، سپس فیلمی جریان حج را نشان می‌داد، در حالی که مردم آن جا شبانه روز جز حج چیزی نمی‌بینند. سپس یک فیلم امریکایی قصه‌ای کودکانه به زبان انگلیسی از شهر طهران که مرکز امریکایی‌ها است، پخش می‌شد. اما از موسیقی و ارکستر هیچ خبری نبود و به جای آن امر به معروف‌ها پشت سرهم پندنامه‌ها سرمی‌دادند. از سرگرمی‌های مردم در این قهوه‌خانه‌ها، پس از صرف چای و پپسی‌کولاهای گوناگون آن چه جلب نظر مرا کرد "ارجلیه" بود، که همان غلیان خودمان باشد، و از کلمه‌ی نارجلیه و نارگیل مشتق شده است چون جای آب آن گوی گونه‌ایست بقطر 15 سانت که بر زمین می‌نشینند. بلندی آتشدان آن یک متر و درازای نی پیچ شگفت‌انگیز آن سه متر و به قطر سه سانت می‌باشد. در انتهای این لوله‌ای کلفت یک پستانک کوچک هست که همه کس همان را در دهان مبارک می‌نهد و می‌مکد.

-
- 1- ماسینون، "سلمان"، ترجمه‌ی بدوی، چ 1964م؛ ص39.
 - 2- واقدی، "طبقات کبری"، ج1، 1ق/148.
 - 3- ابن نجار، م643 ق، "الدره الثمینه"، تحقیق صالح جمال، مکه 1971م، ص 19.
 - 4- ابن نجار، همانجا ص19.
 - 5- مقالت "قانون نامه‌ی آبگار" (کاوه، 44/440) دیده شود.
 - 6- "انساب" سعانی چ گردآوری ص580.
 - 7- "النقض"، صص 226/172/171.
 - 8- "تاریخ سلاجقه"، صص 210-213.
 - 9- "المنتظم فی تاریخ الامم" حوادث، سال 559 ج 10 ص209.
 - 10- "الکامل"، حوادث، 559.
 - 11- "وفیات الاعیان"، چ 1948، 4: 232-28.
 - 12- قزوینی، "آثار البلاد"، اقلیم رابع، راجع به موصل.
 - 13- "ذریعه" ج9، صص 921/838/713/294.
 - 14- "النقض"، صص 56-58.
 - 15- "العقیده و الشریعه"، ترجمه‌ی عربی چاپ دوم ص 391.
 - 16- گل‌زیهر

- 17- ابولفضل مجدالملک براوستانی قمی (م 472/ق/1097م) گنبد و بارگاهش را ساخته بوده است.
- 18- نمونه‌ی برخی از این کتاب سوزی‌ها را ابن جوزی در "المنتظم" سال‌ها 311، 398/448ق، و یاقوت در "معجم الادب" 2: 315 و "صله تاریخ الطبری، ص96" و ابن حجر در "لسان المیزان" 5: 354-356 و روزبهان در "شرح شطحیات"، ص455 آوردند (کاوه، 42:) نیز دیده شود.
- 19- قبر بابا شجاع ابو لؤلؤی فیروز، فدایی که عمر را کشت در کاشان زیارتگاه است، و تاریخ 777/ق/1375م دارد و گویا از آثار شیعیان کیانی یا سرخابیان قرن اول هجری هفتم میلادی باشد. سزاوار است که این جایگاه به صورت موزه‌ی قهرمانان ملی، هم چون روزبه بن مقفع، بابک، مازیار و یعقوب لیث در آید.
- 20- "آدم متز تمدن اسلام" در قرن 4، ص382 نقل از اصطخری ص19.
- 21- ماسینیون، "شخصیات قلعه" (ترجمه‌ی بدوی) چ 1964م، ص 161.
- 22- ابن نجار محمد بن محمود، "الدره الثمینة"، تحقیق صالح جمال، چ مکه، 1971، ص153.
- 23- شیخ طوسی (م 460 ق/ 1068م) و طبرسی (م 548 ق/ 1153م) در تفسیر آیت 51 سورت بقره، و نیز عنوان مسجد الحرام در همین مقال دیده شود.
- 24- بیرونی، "آثار الباقیه" ص333، اما بقول دیگران در 21 تا 25 ذیحجه بوده است.
- 25- کتاب "الامامه‌ی" طبری و "اعلام الوری" طبرسی و "خرایج و جرایح" راوندی دیده می‌شود. و "اشعار حمیری" در این باره در مرزبانی آمده است.
- 26- کلینی، "کافی"، چ 1388/ق/ 1968م، ج2، صص513-515.
- 27- ماسینیون، "شخصیات قلعه".